

دکتر علوی مقدم

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد

سید شریف مرتضی و بلاغت



سید شریف مرتضی^۱، متوفی^۲ به سال ۴۳۶ هجری، دانشمندی است جامع الأطراف که در علم کلام و شعر و تفسیر قرآن مجید، آگاهی کامل داشته و در اعجاز قرآن کتابی نوشته که متأسفانه از میان رفته و به ما نرسیده است. لیکن کتاب آمالی یا «عُرر الفرائد و دُرر القلائد» او در دست است.

کتاب مزبور، مجموعه‌ای است از علوم متداول و معمول زمان که سید برای شاگردانش املا می‌کرده و در واقع کتاب، موضوع جلسات درس سید مرتضی^۱ بوده است بدین معنی که سید، در آغاز هر جلسه آیه‌ای را طرح می‌کرده و مشکلات کلامی و ادبی و بلاغی آن را توضیح می‌داده است.^۱

او همچون ابراهیم بن سیدار النظام تقریری متوفی^۲ به سال دویست و بیست و آنده هجری، که پیش از سید می‌زیسته، در باب اعجاز قرآن، نظریه «صرفه» را ابراز کرده ولی میان سخن نظام و سید شریف مرتضی^۱ درباره توجیه نظریه «صرفه» اختلاف هست. به اعتقاد نظام، صرفه، این است که با داشتن توانایی و قدرت نتوانسته اند نظیر قرآن کتابی بیاورند، در صورتی که به اعتقاد سید مرتضی^۱ صرفه، این است که نظیره گویان، توانایی و قدرت نظیره گویی ندارند؛ زیرا مُعْذَات و مقومات و چیزهایی که بتواند به افراد کمک کند تا نظیر قرآن، آیتی بیاورند، از آنان سلب شده است و تفاوت میان دو عقیده کاملاً روشن است.

مصطفی صادق الرافعی هم گفته است:^۲

به عقیده سید شریف مرتضی^۱، قانون صرفه این است که خداوند از افراد قدرت و توانایی و علمی را که سبب می شود تا نظیره گویی به قرآن کنند، سلب می کند تا نتوانند به قرآن تحدی کنند، یعنی در واقع آنان بُلغایی هستند و قادر به گفتن نظم و نشر بلیغ می باشند، لیکن در مورد قرآن از نظیره گویی و معارضه بدان ناتوانند.

در این مقال برآن نیستیم که در باب اعجاز قرآن بحث کنیم و چنانچه کسی بخواهد در این زمینه اطلاعاتی به دست آورد باید به کتاب «اعجاز القرآن» قاضی عبدالجبار^۲ معتزلی متوفی^۳ به سال ۴۱۵ هجری صفحه ۳۱۸ که از وجوه مختلف اعجاز قرآن و آراء گوناگونی که در این باره هست بحث نموده، مراجعه کند.

قاضی عبدالجبار در صفحه ۳۱۸ «اعجاز قرآن» آراء گوناگون را درباره وجوه مختلف اعجاز قرآن بازگفته و نوشته است:

۱- برخی از آن جهت قرآن را، معجزه دانسته اند که در مرتبه اعلاهی فصاحت است و خارج از فصاحت معهود و متداول.

۲- عده ای هم قرآن را از آن جهت معجزه دانسته اند که از نظم خاص خارج از نظم متداول معهود برخوردار می باشد.

۳- بعضی هم معجزه بودن قرآن را از آن جهت دانسته اند که توانایی نظیره گویی بدان را دارند ولی «... صَرَفَتْ هِمَّتَهُمْ عَنِ الْمُعَارَضَةِ»

۴- گروهی هم اعجاز قرآن را از جهت وجود معانی عالیّه و دقت نظر و هم آهنگ بودن مطالب قرآنی با عقل و منطق، دانسته اند.

باقلائی، متوفی^۴ به سال ۴۰۳ هجری، در صفحات ۳۳ تا ۴۷ کتاب «اعجاز القرآن» در باب وجوه اعجاز قرآن، بحث کرده و بلاغت قرآن را چنین بیان کرده است:

«إِنَّهُ بَدِيعُ النِّظْمِ عَجِيبُ التَّأْلِيفِ مُتَنَاهٍ فِي الْبَلَاغَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يُعْلَمُ عِزُّ الْخَلْقِ عَنْهُ^۵»

باقلائی، در این مورد بخصوص، از جاحظ بصری، متوفی^۶ به سال ۲۵۵ هجری متأثر است که گفته است: اعجاز قرآن در أسلوب شگفت آور و نظم عجیب آنست که با أسلوب و روش خاص کلام منظوم و منثور عرب مباین است^۷.

* عبدالجبار معتزلی، کتب فراوانی نوشته است. یکی از آنها «المُغْنَى فِي أَبْوَابِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ» می باشد که بیش از ۲۰ مجلد است و وزارت ارشاد ملی مصر به چاپ کتاب مزبور مبادرت ورزیده است. مجلد شانزده کتاب «المغنی...» درباره اعجاز قرآن است که در ۴۳۸ صفحه چاپ شده و در آن بحث مُشبعی از اعجاز قرآن و مسائل مربوط بدان و نبوت پیامبر اکرم «ص» و اینکه قرآن معجزه است و در مرتبه اعلاهی بلاغت، به طوری که دیگران از نظیره گویی بدان عاجزند، وجود دارد.

۵۵ اصل سخن جاحظ در صفحه ۳۸۳/ جلد یکم کتاب «البيان والتبيين» چنین است:

«... و كيف خالف القرآن جميع الكلام الموزون والمنثور، و هو منثور غير مقفّل على مخارج الاشعار و الأسجاع و كيف صار نظمه من اعظم البرهان و تأليفه من اكبر الحُجَج.»

باقلائی هم بر آن است که قرآن با اسلوبهای کلام موزون و منشور زبان عرب مُباین است و در تمام آیات آن، بلاغت وجود دارد و همچون گفتار دیگر فصحاء نیست که در موردی فصیح و در دیگر مورد غیر فصیح باشد.

پیش از باقلانی، ابوالحسن علی بن عیسیٰ الرُّمّانی، متوفی^۱ به سال ۳۸۶ هجری در رساله «النکت فی إعجاز القرآن» اعجاز قرآن را از هفت جهت بررسی کرده و در صفحه ۷۵ رساله مزبور نوشته است:

«وجوه إعجاز القرآن تظهر من سبع جهات...»

رُمّانی برای بلاغت سه درجه قائل است و درجهٔ آعلای بلاغت را معجزه دانسته و مختصّ به قرآن، اصل سخن رُمّانی چنین است:

«وَأَمَّا البلاغة ايصال المعنى الى القلب في أحسن صورة من اللفظ فاعلاها طبقة في الحسن بلاغة القرآن واعلى طبقات البلاغة للقرآن خاصة واعلى طبقات البلاغة معجزة للعرب والعجم...»^۲

سیوطی هم در جلد چهارم صفحات ۳ تا ۱۷ کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» از وجوه اعجاز قرآن بحث کرده و اقوال مختلف را در باب اعجاز قرآن، موردِ مذاقه قرار داده است. او عقیده نظام را به قانون «صرفه» و نیز اظهار نظر باقلانی و امام فخر رازی و زَمَلْکَانی و ابن عطیه و حازم قرطاجنی و مراکشی در کتاب «شرح المصباح» و سکاکی در «مفتاح العلوم» و ابن سُرّاقه و زرکشی در «البرهان» و رُمّانی در «النکت فی إعجاز القرآن» و قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» و دیگران را به طور مشروح نقل کرده است.^۳

پس از ذکر این مقدمات، بحث اصلی را آغاز می‌کنیم و می‌گوییم:

سید شریف مرتضی، در کتاب غرر الفرائد و درر القلائد [= آمالی] ضمن بحث آیات قرآنی، بسیاری از مسائل بلاغی را طرح کرده و مشکلات را پاسخ گفته و جنبه‌های بلاغی آیه را بیان کرده است، مثلاً در بحث از آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»^۴ سورة دخان/ ۲۹ که طاعنان، از وی پرسیده‌اند، نفی گریه بر آسمان و زمین [= فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ] در صورتی صحیح است که اطلاق گریستن بر آنها درست باشد!

سید شریف مرتضی در پاسخ گفته است:^۵

• آیه پیش از آیه مزبور چنین است: «كَذَٰلِكَ وَبَوَّرْنَاهَا قَوْلًا لِّأَخْرِجَ» یعنی و ما آن ناز و نعمتهای [واری که در آن غرق بودند] ارث به قوم دیگر دادیم و بر مرگ آن گذشتگان هیچ چشم زمین و آسمان نگریست و بر هلاکشان مهلت ندادند.

در صفحه ۶۵۷ تفسیر جلالین [جلال محمد بن احمد - جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی] چاپ بیروت نوشته شده است: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِخلافِ الْمُؤْمِنِينَ يَكِي عَلَيْهِمْ بِمَوْتِهِمْ مَصْلَاهُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمَصْدَحِهِمْ مِنَ السَّمَاءِ»

اولاً— ممکن است منظور اهل آسمان و زمین باشد و مضاف حذف شده باشد همان طوری که در آیه «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...» بخشی از آیه ۸۲/سوره یوسف. اصل آن: «وَأَسْأَلُ أَهْلَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...» بوده است.

ثانیاً— ممکن است از جهت مبالغه در کوچکی قدر و منزلت آن مردم باشد. در عرب رسم بوده آن گاه که می خواسته اند از عظمت مصیبتی سخن بگویند می گفته اند:

«كسفت الشمسُ لفقده اظلم القمر وبكاه الليل والنهار والسماء والارض»

که هدف آنان، مبالغه در عظمت و بزرگی مسأله بوده است همان طور که جریر در رباعی عمر بن عبدالعزیز گفته است:

الشمس طالعةٌ لَيْسَتْ بِكَاسِفَةٍ تبكى عليك نجوم الليل والقمر
و نیز در بحث از آیه ۴۷/سوره اسراء [= آشری] که طاعنان گفته اند چرا در «... وَاَذْهَبَ نَجْوَى...» خبر ضمیر جمع یعنی «هُمْ» کلمه مفرد «نَجْوَى» آمده است و تطابقی میان مبتدا و خبر نیست.

سید مرتضی در پاسخ اینان گفته است^۷: ممکن است تقدیر عبارت در آیه چنین باشد «وَاَذْهَبَ اصحاب النجوى» یعنی مضاف حذف شده باشد و مضاف الیه جانشین آن شده باشد و ممکن است بگوییم: «نَجْوَى» مصدر است و مصدر می تواند خیر و موصوف مفرد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث واقع شود و در زبان عربی این گونه چیزها فراوان است.

در بحث از آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا بُرْهَانَ رَبِّهٖ...» سوره یوسف/ ۲۴ که ظاهر معنایش هست: آن زن در وصل یوسف، اصرار و اهتمام ورزید و یوسف نیز به میل طبیعی اهتمام کرد و قصد وی نمود، اگر لطف و برهان روشن حق را نمی دید... از سید شریف مرتضی پرسیده اند که آیا یوسف پیامبر هم عزم بر معصیت کرده و اراده گناه به خاطرش حُظور کرده است یا نه؟!^۸

در صورتی که «... اِنَّ الْمَعَاصِيَ لَا تَجُوزُ عَلٰی الْاَنْبِيَاءِ...»

سید شریف مرتضی در پاسخ گفته است^۹:

اهتمام و قصد آن زن، به یوسف «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ» مُطلق است و غیر مشروط در صورتی که اهتمام و قصد یوسف به آن زن «وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّا بُرْهَانَ رَبِّهٖ» مشروط است و مقید به شرط. در بحث از آیه ۱۸۹ سوره بقره: «... وَلَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقٰی وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*»

* یعنی: ... کار نیک، آن نیست که از پشت دیوار به خانه درآید [زیرا این کار ناشایسته است] بلکه نیکي این است که تقوا پیشه کنید و پارسا باشید و به هر کار از راه آن داخل شوید و از مخالفت با خدا بپرهیزید، باشد که رستگار شوید.

از سید شریف مرتضی پرسیده اند که منظور از بیوت و ظُهور [= پشت دیوار بیوت] و ابواب آن چیست؟ سید مرتضی پاسخ داده است^۱ که در جاهلیت وقتی که کسی برای حج مُحرم می شد، رسم بود که از در خانه اش وارد نشود بلکه از نِقَب پشت خانه، به خانه درمی آید، که خداوند، آنان را از این کار منع کرد* . در عین حال، سید مرتضی اشارتی هم به معنای مجازی آیه کرده و از قول ابوعبیده مَعْمَرِ بْنِ الْمَثَنِيِّ نقل کرده که منظور معنای مجازی آیه است، بدین معنی که اگر چیزی از نااهل خواسته شود و یا کاری بر طبق مقیاسهای غیرطبیعی انجام گیرد، کار درست و نیک نخواهد بود و در هر کار باید از راه صحیح و درست آن اقدام کرد و نه از راههای غیرعادی و انحرافی.

سپس سید شریف مرتضی افزوده است که ابوعلی جُبَّائِي هم گفته است: مفهوم واقعی آیه یک دستورالعمل است برای بهتر زیستن انسانها یعنی: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ الشَّيْءَ مِنْ خِلَافِ جِهَتِهِ...»

و در واقع هر کار باید از راه درست خودش انجام گیرد و پرداختن و اقدام کردن به کاری از راه نادرست، خطاست.

باید دانست که پیش از اینان، نظیر همین مفهوم را، ذیل بحث از آیه مزبور، جابر از امام محمد باقر علیه السلام چنین نقل کرده است:

«وَتَأْنِيهَا - أَنْ مَعْنَاهُ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتِيَ الْبُيُوتَ مِنْ غَيْرِ جِهَاتِهَا وَيَنْبَغِي أَنْ تَأْتِيَ الْأُمُورَ مِنْ جِهَاتِهَا أَيْ الْأُمُورَ كَأَنَّهُ الْمَرْوِيُّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۱».

با توجه به صدر آیه که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ...» می باشد و معنایش هست: ای پیامبر! از تو درباره هلالهای ماه سؤال می کنند بگو: که بدر و هلال [= صورتهای مختلف ماه] بیان اوقات می کند، برای نظام زندگی و عبادات و معاملات مردم و تعیین وقت حج. می توان گفت که دنباله آیه یعنی: «... وَلَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتِيَ الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا...»

هم پاسخی است به عربهایی که این چنین می اندیشیدند و طرز فکر این چنینی داشتند. در واقع قرآن به آنان گفته که سؤال شما از «أَهْلَهُ» [= ماههای نو] همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه خود را رها کرده و از راه انحرافی و غیراصولی آن وارد خانه می شود، شما هم به جای پرسش از معارف دینی که برایتان مفید است به سؤالات متفرقه کم ارزش پرداخته اید و این گونه سؤالات را طرح می کنید.

در بحث از آیه «... فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنَ فَوَهِيمٍ وَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ**»

* فَتَهَاكُمُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَاعْلَمَهُمْ أَنَّهُ لَا مَعْنَى لَهُ وَأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ وَالْبِرُّ الْغَيْرُ. رک: آمالی ۴۵/۲

** یعنی: ... و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت و عذاب خدا از آن جایی که نمی دانستند به سراغشان آمد.

سورة النحل/ ۲۸ که برخی از معاندان گفته بودند، در آیه مزبور شبه جمله «مِنْ قَوْهِمْ» زاید است و نیازی به ذکر آن نبوده؛ زیرا کسی تصور نمی‌کند که سقف از زیر خراب شود؛ چون سقف همیشه در طرف بالاست و ظاهراً پس از ذکر کلمه «سقف» عبارت «مِنْ قَوْهِمْ» ضرورتی نداشته و اقتضای کوتاهی رعایت نشده است.

سید شریف مرتضیٰ در پاسخ معاندان گفته است^{۱۱}:

اولاً ممکن است شبه جمله «مِنْ قَوْهِمْ» برای تأکید باشد.

ثانیاً— ممکن است ذکر این تعبیر از آن جهت باشد که گاه سقف فرود آید و صاحب خانه در آن جا نباشد؛ به قول سید مرتضیٰ «... إِنَّ السَّقْفَ خَرَّ وَلَيْسَ لَهُمْ تَحْتَهُ».

ولی خدا در مورد این توطئه گران تبّه کار گفته است: ما اقدامِ رونیایی و ظاهری نمی‌کنیم بلکه ریشه و زیربنای تشکیلات آنان را از اساس به هم می‌ریزیم و سقف را بر سرشان خراب می‌کنیم.

در به کار بردن جارّ و مجرور «عَلَيْهِمْ» در آیه مزبور نکته‌ای بس لطیف وجود دارد و آن نکته این است که عربها کلمه «عَلَى» را در این گونه موارد برای امرش و چیز ناخوشایند و ضارّ [= زیانبخش] به کار می‌برند و حرف «لام» را برای چیز مفید و سودمند و مثلاً می‌گویند: «خَرَبَتْ عَلَيْهِ ضَيْقَتُهُ» و نمی‌گویند «عَمَرَتْ عَلَى فُلَانٍ ضَيْقَتُهُ» بلکه می‌گویند: «عَمَرَتْ لَهُ ضَيْقَتُهُ»^{۱۲}.

سید شریف مرتضیٰ، در باب تکرارهای قرآنی که معاندان ایراد گرفته اند، پاسخ مناسب داده و مثلاً درباره تکرارهای سورة «کافرون» [یکصد و نهمین سوره] از قول ثعلب نقل کرده که در این آیات تکرار نه تنها ناپسند نیست، بلکه مستحسن هم هست؛ زیرا در هر تکراری معنای خاصی وجود دارد که در آیه پیشین وجود ندارد مثلاً قرآن که گفته است: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا عِبَادَ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا يُعْبَدُ» یعنی ای کافران مشرک! در زمان حال [الساعة] من آن بئان را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم و شما نیز الساعه و هم اکنون آن خدای یکتایی را که من پرستش می‌کنم، پرستش نمی‌کنید [این دو آیه به زمان حال اختصاص دارد].

در آیات بعدی هم که قرآن گفته است: «وَلَا آتَاكُمْ عَابِدٌ مَّا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا يُعْبَدُ» یعنی نه من خدایان باطل شما را عبادت خواهم کرد و نه شما خدای یکتا و معبود مرا عبادت خواهید کرد در آینده [این آیات هم مربوط به زمان آینده است].

بنابر این به قول سید مرتضیٰ^{۱۳} «... فَاخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَحَسَّنَ التَّكْرَارُ فِي اخْتِلَافِهَا» درباره آیه ۶ سورة «کافرون» که قرآن گفته است: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ».

و معاندان گفته اند ظاهر آیه اقتضای ایاحه دیگر ادیان غیر اسلام را می‌کند، سید مرتضیٰ در

پاسخ اینان گفته است:

اولاً— درست است که ظاهر عبارت در آیه، ایاحه است ولی در باطن یک نوع وعید است

و مبالغه در نهی و منع، همان طوری که قرآن در آیه چهلّم سورة فصلت هم گفته است: «... اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» *

ثانیاً — ممکن است بگوییم که کلمه «جزاء» در آیه، محذوف است و ظاهراً عبارت هم بر این حذف دلالت می‌کند یعنی: «لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی».

ثالثاً — ممکن است بگوییم که اصولاً کلمه «دین» به معنای جزاء هم استعمال شده است و در این صورت، تقدیر آیه چنین خواهد بود: «لکم جزاء کم ولی جزائی».

در شعر زیر هم، شاعر کلمه «دینا» که از ریشه دین است به همین معنی به کار برده است:

إِذَا مَا لَقُونَا لَقِينَاهُمْ وَدَنَا هَم مِثْل مَا يَقْرَضُوا^{۱۴}
سید شریف مرتضی، تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» را در سورة «الرحمن» مستحسن و برای بازگو کردن و بر شمردن نعم گوناگون الهی زیبا و خوب دانسته و برای توضیح نظر خود گفته است: «وهذا كثير في كلام العرب وأشعارهم» همان طور که مهلهل بن ربیعہ در مرثیہ برادر خود کُلیب، مصرع:

«عَلَىٰ أَنْ لَيْسَ عِدْلًا مِنْ كُليْبٍ» را چند بار تکرار کرده است و نیز او شعر لیلی اخیلیه را که در رثاء توبه بن حمیر سروده و برخی از مصرعها که تکرار شده به عنوان مثال ذکر کرده است و چند بار گفته است: «لَعَمْرِي لَا تَنْتِ الْمَرْءُ أَبَكِي لِقْدِهِ».

سید شریف مرتضی، این نوع تکرارها را نه تنها نازیبا ندانسته بلکه چون معانی و مفاهیم مورد نظر شاعر و گوینده تغییر می‌یابد، تکرارها هم مستحسن خواهد بود. و در پاسخ آنان که گفته اند در بر شمردن نعم الهی تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» مستحسن است ولی در سورة «الرحمن» قرآن مجید، گاه چیزهایی را برمی شمارد که جزء نعم به شمار نمی‌آید همچون آیات:

«يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» الرحمن/ ۳۵

«و هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون. يطوفون بينها وبين حميم آن» الرحمن/ ۴۳ و ۴۴

که بر عذاب دلالت می‌کند و مستحسن نخواهد بود که بگوییم: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان».

زیرا آنچه گفته شده و در آیات مذکور است، از آلاء و نعم به شمار نمی‌آید.

سید شریف مرتضی در پاسخ گفته است: درست است که این آیات برای عقاب است و جزء آلاء و نعم شمرده نمی‌شود ولی یادآوری آنها و توصیف از آنها و اِنداز بداند از بزرگترین نعم به شمار می‌آید؛ زیرا ذکر آنها و یادآوری آنها سبب می‌شود که آدمی گردناشیستها نگردد و در نتیجه از عذاب برهد، این است که می‌توان گفت، این نیز خود یک نعمت است^{۱۵}.

در بحث از آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ...» سورة توبه / ۳۰

که طاعنان گفته اند: معلوم است که «قول» جز به «افواه» نیست، پس این عبارت فصیح نمی باشد، سید شریف مرتضی در پاسخ اینان گفته است^{۱۶}:

در زبان عرب، قول دو معنی دارد: قول به لسان و قول به قلب که در این صورت بدان ظن و اعتقاد گویند. او چند نمونه از شعر شاعران عرب را هم مثال آورده است:

أَمَّا الرَّحِيلُ فَدُونَ بَعْدِ غَدٍ فَمَتَى تَقُولِ الدَّارَ تَجْمَعُنَا
که تقول الدار به معنای «تظن الدار» می باشد.

و نیز شعر:

أَجْهَالًا تَقُولُ بَنِي لَوَيَ لَعَمْرُ ابِيكَ أَمْ مُتَجَاهِلِينَ
که «تقول بنی لوی» یعنی «تظن بنی لوی».

در بحث از آیه: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» سورة بقره / ۱۵ که معاندان گفته اند: انتساب استهزاء به خدا چه معنی دارد؟! و در حقیقت چنین انتسابی به خدا نادرست است.

سید مرتضی در پاسخ اینان گفته است^{۱۷}: استهزاء در این آیه معنای مجازی دارد و به معنای تخطئه کردن آنان و اصرار ورزیدن آنان است به کفر. او برای بهتر روشن شدن موضوع مثالهایی نیز از اشعار شاعران عرب هم آورده است.

در بحث از آیه «... وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» سورة بقره / ۳۶ که طاعنان گفته اند: آدم و حواء دو تن بودند، چرا به صورت جمع به آنان خطاب شده؟ «اهبطوا» و چه عداوتی میان آن دو بوده است! که قرآن گفته است: «بعضکم لبعض عدو».

سید شریف مرتضی در پاسخ اینان گفته است^{۱۸}: ممکن است که بگوییم خطاب متوجه آدم و حوا و ذریه آنان بوده و لهذا به صورت جمع خطاب شده همان طوری که آیه «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...».

که از زبان دو تن [= ابراهیم و اسمعیل] نقل شده ولی به صورت جمع آمده است.

ممکن است بگوییم که مورد خطاب آدم، حوا و ابلیس می باشد و امر به هیوط برای آن سه صادر شده و جمع است گویانکه در آیه پیشین خطاب به صورت «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» می باشد ولی در آیه «فَاذْهَبَا إِلَى الشَّيْطَانِ غَتَّهُمَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» ذکر شیطان آمده است، بنابر این امکان دارد که خطاب به صورت جمع باشد.

برخی از مفسران هم بر آنند که مورد خطاب در آیه مورد بحث، آدم و حوا و ماری می باشد که با آن دو بوده است و در این صورت جمع بودن آنها بدون اشکال است.

برخی هم گفته اند که مورد خطاب آدم و حوا هستند و مثنی ولی به عادت عرب که گاه برای خطابِ اِثْنین، جمع می‌آید، در این جا نیز چنین است همان طوری که در آیه:

«وَدَاوُدَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»

سورة انبیاء/ ۷۸

یعنی: به یادآر داوود و سلیمان را، هنگامی که درباره کشتزاری قضاوت می‌کردند که گوسفندان قوم، شبانه آن را چریده بودند و منظور از «وَكُنَّا لِحَكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» که خدای تعالی گفته است حُکَم داوود و سلیمان است.^{۱۸}

در بحث از آیه «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ ابْنُكَ إِمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» سورة مریم/ ۲۸

که طاعنان گفته اند: این هارون که مریم بدان منتسب است کیست؟! زیرا معلوم است که مریم عذراء [= مادر عیسی مسیح] خواهر هارون برادر موسی نمی‌باشد! سید مرتضی در پاسخ این طاعنان گفته است:^{۱۹}

درباره این سؤال چند جواب داده شده است: برخی همچون سعید بن جبیر گفته اند که: هارون مذکور در آیه مرد فاسق تبهکار مشتهر به فساد و زشتکاری بوده و چونکه بعید می‌دانسته اند که او صاحب فرزندی شود و از او فرزندی به دنیا آید از باب تشبیه و تمثیل مریم را بدو منتسب کرده و در واقع گفته اند ای زنی که همانند و نظیر هارون هستی در تبهکاری و کارهای زشت.

برخی دیگر گفته اند: هارون در آیه مذکور برادر پدری مریم بوده و نه برادر مادری. و عده‌ای هم بر آنند که هارون برادر پدری و مادری مریم بوده است و مردی معروف و مشهور به صلاح و نیک سیرتی و عبادت و خداپرستی بوده است.

بعضی دیگر گفته اند که هارون برادر حقیقی مریم نبوده بلکه او مرد صالح و شایسته‌ای بوده و پس از مردن چهل هزار مرد تشییع جنازه او کرده اند و این هارون از بنی اسرائیل بوده و چون امر شگفت آور زشتی از مریم سرزده، بدو گفته اند: این کار از تو شایسته نبود و پدر تو هم از کسانی که مرتکب قبیح بشود، نبود.

و آنان که معتقد به برادری هارون برای مریم بوده، در واقع در آیه گفته اند که ای مریم! تو از خاندان صلاح و سداد هستی پدر تو شخص بدی نبوده و مادرت هم بدکار نبوده و تو نیز خواهر هارونی هستی که به صلاح و سداد و عفت مشهور است پس چگونه کاری انجام دادی که نسب و شهرت تو را شبهه ناک کرد و از افرادی چون تو، چنین کاری شایسته نیست.

برخی هم گفته اند که این نسبت از باب انتساب شخص است به انبیاء و صالحان آنان. و در واقع معنای «یا اخت هارون» یعنی ای کسی که از نسل هارون برادر موسی هستی! همان طور که به یک فرد از قبیله بنی تمیم و یا قبیله دیگری، در زبان عربی می‌گویند: «یا اخا بنی تمیم» و

«یا اُخا بنی فلان».

مقاتل بن سلیمان هم در تفسیر این آیه، از قول پیامبر اکرم نقل کرده که هارون مذکور در این آیه، هارون برادر موسی علیه السلام است و تأویل و تفسیر آیه «یا اُخْتِ هَارُون» یعنی ای کسی که از نسل هارون است، همان طور که در آیه «وَالِیْ عَادِ أَخَاهُمْ هُوداً...» اعراف/۶۵ و هود/۵۰ و آیه «وَالِیْ ثَمُودِ أَخَاهُمْ صَالِحاً» اعراف/۷۳ و هود/۶۱ چنین است.

در بحث از آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»

سورة مائده/۶۴

که طاعنان گفته اند: اولاً معنای کلمه «يَد» که از قول یهود به «اللَّهُ» اضافه شده و ادعا کرده اند که بسته و مغلوله است، چیست؟!

در صورتی که قوم یهود نمی گوید که «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» و قوم یهود خود را از این نسبت تبرئه می کند.

ثانیاً — جمله دعائی منفی «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» چه معنی دارد؟!

سید شریف مرتضی، در پاسخ اینان گفته است: ۲۰:

اولاً — احتمال اینکه گروهی از یهودیان خدا را این گونه، توصیف کنند و قدرت او را

محدود بدانند هست. اینان در چنین موارد که می خواهند قدرت کسی را محدود بدانند، می گویند: «يَذْفُلَانِ مَنَقِبُضَةً عَنْ كَذَا وَ يَذُّوْهُ لَا تُثْبِطُ اِلَى كَذَا» وقتی که در نظر داشته باشند کسی را به فقر و کوتاه نظری توصیف کنند.

ثانیاً آیه «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...» آل عمران/۱۸۱ هم بر

چنین مفهومی دلالت می کند و گروهی خدا را فقیر و نیازمند و خود را بی نیاز و غنی خوانده اند ولی قرآن مجید، سخن قوم یهود را تکذیب کرده و گفته است: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» بخشی از سورة مائده/۶۴.

یعنی: خدا ناتوان نیست و دستهای او گشاده است، و کلمه «يَد» را هم به صیغه مثنی آورده تا بر تأکید امر و تفخیم موضوع دلالت کند؛ زیرا «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» بلیغ تر خواهد بود از «بَلْ يَدُهُ مَبْسُوطَةٌ».

سید شریف مرتضی گفته است: شاید بتوان گفت: مثنی آوردن «يَد» دلالت می کند بر نعم

دنیاوی و نعم آخروی و احتمال هم دارد که منظور نعم ظاهری و نعم باطنی باشد.

سرانجام سید شریف مرتضی افزوده که ممکن است کلمه «يَد» در آیه مورد بحث جنبه

استعاری داشته باشد و این گونه استعمال در اشعار شاعران عرب و آیات قرآنی فراوان هست، همان طور که در آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

سورة اسراء/۳۱ چنین است و مفهوم استعاری دارد و معنای آیه مُتَمَسِّك نبودن و در راه درست خرج کردن و اسراف نکردن و میانه روی و اقتصاد را پیشه ساختن، می باشد.

آمالی سید شریف مرتضی، تنها به تفسیر و توضیح آیات قرآن و پاسخ طاعنان نپرداخته بلکه گهگاه مباحث بلاغی را نیز مورد بحث قرار داده است مثلاً در جلد چهارم آمالی صفحات ۳۶ تا ۴۳ از تشبیه سخن گفته و نوشته است:

بیشتر اشعار شعرا را بررسی کردم و در آنها تشبیه یک چیز به چیز دیگر و یا تشبیه دو چیز به دو چیز و حتی تشبیه سه چیز به سه چیز و چهار چیز به چهار چیز را [که نوع اخیر بالنسبه کم هم می باشد] یافتم ولی شاعران بیش از چهار چیز را به چهار چیز تشبیه نکرده و نیافتم شعری که شاعر آن بیش از چهار چیز را به چهار چیز تشبیه کرده باشد مگر قطعه ای از ابن معتز - نویسنده کتاب البدیع - که در آن شش چیز به شش چیز تشبیه شده بود.

سید شریف مرتضی برای انواع تشبیه از شعر شاعران مثال آورده و برای تشبیه یک چیز به یک چیز شعر امرئ القیس را به عنوان مثال ذکر کرده است:

كَانَ عَيُونُ الْوَحْشِ حَوْلَ قَبَابِنَا وَارْجُلِنَا الْجَزْعُ الَّذِي لَمْ ثِيْقَبْ
در این شعر امرئ القیس، «عَیُون الْوَحْشِ» را به «جَزْع» تشبیه کرده است. و در تشبیه دو

چیز به دو چیز از شعر امرئ القیس که عُقَابِی را توصیف کرده، مثال آورده است:

كَانَ قَلْبُوبِ الطَّيْرِ ظَبْأً وَيَابَساً لَدَى وَكْرِهَا الْعُتَابُ وَالْحَشَفُ الْبَالِی
شاعر در این شعر، قلوب پرنده را در حالت ترونازگی به عُتَاب و در حالت کهنگی و

خشکی به «حشف بالی و کهنه» همانند کرده است.

سید شریف مرتضی برای تشبیه سه چیز به سه چیز هم نمونه هایی آورده است و از تشبیه چهار چیز به چهار چیز هم بحث کرده است.

او برای تشبیه پنج چیز به پنج چیز دیگر شعر «وَأَوَّأَ دِمَشْقَى» را مثال آورده است:

وَأَسْبَلْتُ لَوْلُؤًا مِنْ نَرْجِسٍ وَسَقَتْ
وَرْدًا وَعَضَّتْ عَلَى الْعُتَابِ بِالْبَرْدِ
در باره تشبیه شش چیز به شش چیز دیگر نوشته است^{۲۱}:

«وَأَمَّا تشبیه سته بستۀ قَلَمٌ أَحَدُهُ إِلَّا لَابِنِ الْمَعْتَزِ فِي قَوْلِهِ:

بَدْرٌ وَلَيْلٌ وَعُغْضُنٌ وَجَعٌ وَشَفَرٌ وَقَدْ
خَمَرٌ وَدُرٌّ وَوَرْدٌ رِيْقٌ وَثَنَفَرٌ وَخَلْدٌ

کتاب «آمالی» سید شریف مرتضی را می توان جزء کتب نقدی قرن چهارم هجری نیز به شمار آورد؛ زیرا سید مرتضی برای اثبات گفته های خود، در بحث از آیات قرآنی، از شعر شاعران عرب، مثال آورده و در ضمن باب نقادی را نیز گشوده است، مثلاً نقد «آمیدی» را از شعر «بُخْتَرِی» ذکر کرده ولی او خود نظر «آمیدی» را نپسندیده و عبارت:

«وَرَأَيْتُ الْآمِدِيَّ وَقَدْ أَخْطَأَ فِي مَعْنَى الْبَيْتِ الْآخِرِ» را هم ذکر کرده است^{۲۲}.

سید شریف مرتضیٰ، برخی از ابتکارات شعری ابن الرومی را هم که به نظر اوزیا و مستحسن آمده، نقل کرده است.^{۲۳}

سید شریف مرتضیٰ در کتاب «آمالی» که در واقع هشتاد جلسه درس و بحث او بوده، تنها آیات قرآنی و مسائل بلاغی آیات را مورد بحث قرار نداده، بلکه در کتاب مزبور، گهگاه احادیثی را نیز مورد بحث قرار داده و گهگاه هم اشعاری را نقد کرده و زیباییها و زشتیهای شعر را بازگفته و نکات مستحسن و مستقبح شعر را بیان کرده است همچنانکه در جلد یکم ص ۶۷ آمالی شعر خنساء را به دلائلی مستحسن شمرده و عبارت «... وائی لاستحسن قول الخنساء» را آورده و پس از چند سطر شعر او را نقد کرده و گفته است:

«... وَكَانَ الْخَنْسَاءُ نَظَرْتُ فِي هَذَا الْمَعْنَى إِلَى قَوْلِي زُهَيْر.» و در صفحه بعد بر آن است که «گمیت» مضمون شعری را از خنساء اخذ کرده است. این است که می‌گوییم: کتاب «آمالی» از لحاظ نقدی نیز دارای ارزش و اهمیت خاصی است.

آمالی سید شریف مرتضیٰ از لحاظ تراجم و شرح حال نویسی نیز درخور اهمیت است؛ زیرا سید به مناسبت، شرح حال شاعران و نایران را باز می‌گوید و از حالات عاطفی و انفعالی آنان سخن می‌گوید همچنانکه در جلد یکم صفحه ۴۳ حالات عاطفی و اخلاقی فرزدق را بازگفته و ضمن اینکه شعر او را نقد کرده و ستوده و درغایت بلندی و نهایت زیبایی دانسته، نوشته است که فرزدق لقب او است و نه اسمش؛ زیرا به جهت درشتی و خشن بودن چهره به او، فرزدق گفته اند:

«الفرزدقة هي القطعة الضخمة من العجين»

نام او، همام و پدرش غالب نام و کنیه اش ابوفراس و در جوانی مکنی به: ابومکیه بوده؛ زیرا دختری داشته همچون خود او حاضر جواب و بدزبان و نامش مکیه و لذا فرزدق را ابومکیه می‌گفته اند. فرزدق شیعی مذهب و متمایل به بنی هاشم بوده است و قصیده زیر در مدح امام سجاد علیه السلام خود دلیل است بر این گرایش. هاشم بن عبدالملک که در آن زمان ولی عهد بوده بسیار ناراحت شده و دستور حبس فرزدق را در عسفان - میان مکه و مدینه - داده است. قصیده این است:

هذا ابنٌ خيرِ عبادِ الله كلِّهم	هذا التقى النقي الطاهر القلم
هذا الذي تعرف البطحاء وطاه	والبيت يعرفه والحجل والحرم
إذا رأيته قریش قال قائلها	الى مكارم هذا ينتهى الكرم

.....

يُغضنى حياءٌ أو يُغضى من مهابة
فلا يكلم الآحينَ يَبْسِمُ
پس از آنکه هاشم، فرزدق را به زندان افکند و امام علیه السلام آگاه شد، امام مبلغ دوازده هزار درهم جهت فرزدق فرستاد و پیغام داد که:

«... اعذرنا یا ابافراس فلو کان عندنا فی هذا الوقت اکثر منها لوصلناک» ابتدا فرزдық هدیه امام را نپذیرفت ولی بعدها بر اثر درخواست امام هدیه را پذیرفت و هشام را نیز هجو کرد، بیش از آن هجو به نقل می‌شود:

اتحبسنی بین المدينه والسی ایہا رقاب الناس یهوی مُنیبُها^{۲۴}

.....

سید شریف مرتضی، شرح حال و اندکی از افکار دهری مذهب‌ان و متهمان و زنادقه قرن اول و دوم هجری را بیان کرده و عبدالکریم بن ابی العوجاء زندیق معروف قرن دوم هجری که در واپسین دم حیات به والی کوفه محمد بن سلیمان [از سوی منصور عباسی] اعتراف کرد و گفت که چهار هزار حدیث دروغ جعل کردم، همه را باز گفته است^{۲۵}.

سید مرتضی از الحاد ولید [خلیفه اموی] نیز سخن گفته است^{۲۶}. او را ولید گفتند چون مادرش از غلام برادر اُم سلمه، آبتن شد. ولید همان کسی است که می‌خواسته بالای خانه کعبه اتاقی بسازد تا در آنجا شراب بنوشد و بر طواف کنندگان کعبه اشراف داشته باشد.

سید شریف مرتضی از قول ابوعبدالله مرزبانی، نقل کرده که او هم از احمد بن کامل روایت کرده و گفته است که ولید بن یزید، زندیق بوده است و روزی مُصحف را گشوده و در آغاز صفحه آیه:

«واستفتحوا و خاب کل جبار عنید» سوره ابراهیم/ ۱۵ آمده است او هم بی درنگ

مصحف را هدف تیر قرار داده و آن را پاره پاره کرده و با خود این اشعار را می‌گفته است:

«أتوعد كل جبار عنید فها أنا ذاك جبار عنید
فان لا قیة ربك يوم حشر فقل یارب خزقنی الولید»
سید مرتضی در باب حماد راویه هم نوشته است^{۲۷}:

«وأما حماد الراویة فكان منسلخاً من الدین... مدمناً لشرب الخمر و ارتكاب الفجور...»

و افزوده است که مرزوی حماد راویه را چنین هجو کرده است:

«نعم الفتنی لو كان یعرف ربّه و یقیم وقت صلاته حماد»
حتی سید شریف مرتضی بر آن است که حماد در روایت شعری نیز دروغگو بوده است و شعری متقدمان را کم و زیاد می‌کرده است: «قالوا قد أفست الشجر»

در باره بشار بن برد هم از قول میرد نقل کرده^{۲۸} که بشار در ترجیع آتش برخاک مُصر بوده و

رای ابلیس را - در امتناع سجده برخاک - صواب می‌دانسته و می‌سروده است:

النار مُشرقة والارض مظلمة والنار معبودة مذکانت النار

یادداشتها:

- ۱- برای آگاهی بیشتر از شرح حال سید شریف مرتضیٰ رجوع شود به: شمس الدین احمد معروف به: ابن خلیکان [م. ۶۸۱/ یا ۶۸۰] و فیات الاعیان و ابناء الزمان تحقیق و تعلیق از: محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ناشر مکتبه النهضة المصرية ۱۹۴۸م-۱۳۶۷ هـ، الطبعة الأولى، ج ۳، صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۷.
- ۲- مصطفیٰ صادق الرافعی، اعجاز القرآن والبلاغة النبویة، مصر، الطبعة الثامنة، ۱۳۸۴ هـ- ۱۹۶۵ م، ص ۱۶۲.
- ۳- ابوبکر محمد بن الطیب الباقلاسی، اعجاز القرآن، تحقیق از السید احمد صفّر، الطبعة الثالثة، دارالمعارف بمصر، بدون تاریخ چاپ، ص ۳۵.
- ۴- ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، للزمانی والخطابی وعبدالقاهر الجرجانی، تحقیق و تعلیق از: محمد خلف الله-دکتر محمد زغلول سلام، دارالمعارف بمصر، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷ هـ- ۱۹۶۸ م، ص ۷۵.
- ۵- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: حافظ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی متوفی به سال ۹۱۱ هجری، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق از: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الأولى، قاهره، مکتبه و مطبعة المشهد الحسينی، چهار جلد در ۲ مجلد، ج ۴، صص ۱۷ تا ۳.
- ۶- آمالی السید المرتضیٰ، الطبعة الأولى ۱۳۲۵ هـ- ۱۹۰۷ م، تحقیق از: السید محمد بدرالدین النعسانی الحلبي، افست، منشورات مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی، قم- ایران، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۸.
- ۷- مأخذ سابق ۳۵/۳.
- ۸- مأخذ پیشین ۱۲۵/۲ تا ۱۳۳.
- ۹- مأخذ سابق ۴۴/۲.
- ۱۰- الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تعلیق از: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ هـ. ق- ۱۳۳۹ ش، ۱۰ جلد در ۵ مجلد، ج ۱ ص ۲۸۴.
- ۱۱- آمالی ۲/۲.
- ۱۲- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: آمالی، ج ۲/۲ تا ۲۸.
- ۱۳- مأخذ سابق ۸۳/۱ و ۸۴.
- ۱۴- مأخذ پیشین ۸۵/۱ و ۸۶.
- ۱۵- مأخذ سابق ۸۶/۱ و ۸۷ و ۸۸.
- ۱۶- مأخذ سابق ۳۳/۲.
- ۱۷- مأخذ سابق ۵۴/۴ تا ۶۲.
- ۱۸- مأخذ سابق ۶۲/۴ تا ۶۴.
- ۱۹- مأخذ سابق ۱۰۵/۴ و ۱۰۶.
- ۲۰- مأخذ سابق ۹۱/۱ و ۹۲.
- ۲۱- مأخذ سابق ۴۳/۴.
- ۲۲- مأخذ سابق ۷۷/۱.
- ۲۳- مأخذ سابق ۷۹/۱ و ۸۰.
- ۲۴- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذ سابق ۴۳/۱ تا ۴۹.
- ۲۵- مأخذ سابق ۸۸/۱ و ۸۹.
- ۲۶- مأخذ سابق ۹۰/۱.
- ۲۷- مأخذ سابق ۹۱/۱.
- ۲۸- مأخذ سابق ۹۶/۱.